



خوان عدل

مجازاً همه عالم { شرق از آن خداست
غرب از آن خداست
و سرزمین های شمال و جنوب نیز
آسوده در دستان خداست.

وللّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...
خداوند حافظ و علیم و ناظر است.

کذ خدا بودن

اوست که عادل مطلق است،
و خوان عدل خود را بر همگان گسترده خوان نعمت پی در پیغش کشیده «سعدی»
باشد که از میان آسمای صدگانه اش،
او را به همین نام بستاییم،
آمین!

۱۶۹- در بیت زیر، نقش واژه های مشخص شده به ترتیب، کدام است؟

ای چشم عقل خیره در اوصاف روی تو
چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی

(۱) منادا، مسند، متمم، قید
(۲) نهاد، مفعول، متمم، قید
(۳) منادا، مسند، مفعول، مفعول
(۴) نهاد، مسند، متمم، مفعول

۱۷۰- انواع «و» مشخص شده در ابیات زیر به ترتیب، در کدام گزینه صحیح است؟

(الف) منم پور ایران و نام آورم / ز نیروی شیران بود گوهرم
(ب) همه را هست همین داغ محبت که مراست / که نه مستم من و در دور تو هشیاری هست
(ج) بس که بودم چون گل و نرگس دو روی و شوخ چشم / باز یک چندی زبان در کام چون سوسن کشم
(د) بیامد به دشت و نفس کرد راست / پس آن گه باستاد و هم رزم خواست

(۱) ربط، ربط، عطف، ربط
(۲) عطف، ربط، عطف، عطف
(۳) ربط، عطف، عطف، عطف
(۴) عطف، ربط، ربط، ربط

۱۷۱- تعداد «وابسته های پسین» در کدام گزینه کم تر است؟

(۱) ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید / آن که در دستش کلید شهر پرآینه دارد
(۲) خروشان، ژرف، کف آلود / دل شب می درید و پیش می رفت
(۳) زخم خونینم اگر به نشود، به باشد / خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست
(۴) بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه، کار مرگ می کرد

معجزاً وجود

اگر فکر و حواسم این جهانی است،
بهره ای والاتر از بهر من نیست

اندیشه‌های دنیوی از درک عاجزند

معجزاً جسم روح را خاک نتواند مبدل به غبارش سازد،
زیرا هر دم به تلاش است تا که فرا رود.

نگاه رو به اوج روح والای انسان را نمی‌تواند پی‌ارزش سازد

هر نفسی را دو نعمت است:
دم فرودادن و برآمدنش؛ ^{بازدم}
آن یکی مُمدّ حیات است،
این یکی مُفرّج ذات؛
و چنین زیبا، زندگی در هم تنیده است
و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج
و شکر او کن، به وقت رستن از رنج.

نعمت‌های فراوان و خداوند

سغارش به بودن در اوج و حسیض

معجزاً سیر و سیاحت

بگذار (بر پشت زین خود معتبر بمانم)
انتقاد به و خشکی
(تو در کلبه و خیمه خود باز بمان)
بگذار که سرخوش و سرمست به دوردست‌ها روم
و بر فراز سرم هیچ جز اختران نبینم.

متعالی شدن روح و کز قتن آن = و حقیقی

قف

او اختران را در آسمان نهاده
تا به ^{پَر} و بحر نشانمان باشند
معجزاً کل عالم
تا ننگه به فرازها دوزیم
..... در نشانه‌های خلقت
تا از این ره، لذت اندوزیم.

جهان مجموعه‌ای از نشانه‌های خداوند است تا با نگرستن به آن‌ها
عظمتشان ما را به توحید و خداشناسی رهنمون شوند

قف ۲

دیوان غربی - شرقی ، یوهان ولفگانگ گوته

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ کاربرد معنایی واژه «دم» را در متن درس بررسی کنید.
- ۲ در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، هسته و وابسته‌های آن را مشخص کنید.
 - همین نام
 - اسمای صدگانه اش
- ۳ بن ماضی و بن مضارع «رستن» را بنویسید.
- ۴ برای هر یک از فعل‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.
 - مضارع اخباری (.....)
 - ماضی نقلی (.....)
 - مضارع التزامی (.....)

قلمرو ادبی

- ۱ کدام بند از این سروده، بیانگر تأثیرپذیری «گوته» از سبک سعدی است؟ دلیل خود را بنویسید.
- ۲ با توجه به متن درس، جدول زیر را کامل کنید.

مفهوم	نمونه	آرایه ادبی
.....	مجاز
.....	کنایه

۱۷۳- آرایه‌های مقابل کدام بیت، غلط است؟

- (۱) مشیت آبی می‌کند خواب گران را تار و مار
(۲) به هیچ و پوچ مرا عمر چون شرر بسته است
(۳) حیرتی دارم که با این نشسته سرشار عشق
(۴) نعل حرصش از تردّد روز و شب در آتش است
- قطره اشکی پی ویرانی عالم بس است (کنایه، اسلوب معادله)
ز خود برون شدن من به یک نظر بسته است (تضاد، اسلوب معادله)
دار چون بر دوش خود دارد سر منصور را (تلمیح، استعاره)
هر که چون خورشید صائب دل به دنیا بسته است (استعاره، تشبیه)

۱۷۴- معنی چند واژه «غلط» است؟

- (خایب: بهره‌مند) (غضنفر: شجاع) (پور: فرزند) (هژبر: خشمگین) (ابرش: اسبی که بر اعضای او نقطه‌ها باشد).
(امام: پیشوا) (فایق: بالا)

دو (۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴)

قلمرو فکری

۱ بند نخست درس، یادآور کدام صفات خداوند است؟

۲ گوته، شیفته و دلبسته شعر و اندیشه حافظ بود؛ او متن زیر را نیز به تأثیرپذیری از حافظ سروده است:

«مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزل‌های شورانگیز

تو را می‌خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند؟» راه را مشخص حافظ
می‌کنند و را از

الف) کدام قسمت از متن درس با سروده بالا ارتباط معنایی دارد؟

ب) بیتی از حافظ بیابید که با سروده بالا مناسب داشته باشد؟ "سرود مجاست اکنون فلک به رقص آرد
که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست"

۳ این بخش از سروده گوته، بیانگر چه دیدگاهی است؟

و تو شکر خدا کن، به هنگام رنج
و شکر او کن، به وقت رستن از رنج. } همراهی و و لزوم شاکر بودن در همه شرایط (رضا و خرسندی)

۴ کدام بخش از سروده گوته، با متن زیر هم‌نواست؟

در کویر، بیرون از دیوار خانه، پشت حصار ده، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کرانه عدم
است... راه، تنها به سوی آسمان باز است. آسمان، کشور سبز آرزوها، چشمه موج و
زالال نوازش‌ها، امیدها و... مجازاً معنویت و روحانیت

علی شریعتی

حرکت به سوی کمال

۵

۱۷۵- سروده زیر، با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟

«مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش، بیتی چند از غزل‌های شورانگیز تو را می‌خواند تا اختران
آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند؟»

- (۱) آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد
(۲) زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید؟
(۳) غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
(۴) ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
- زاغ کلک من به نام ایزد چه عالی مشرب است
که گفته سخت می‌برند دست به دست
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را
تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما

(۱) توصیفی نمادین از همگانی که در پی عادی هستند.

(۲) مقابله با در برابر هر آن چه است.

روان خوانی آذرباد

صبح بود و پرتو آفتاب مانند طلا روی امواج دریای می درخشید. نزدیک به یک کیلومتر دور از ساحل یک قایق ماهیگیری آب را شکافته، به پیش می‌رفت. از سوی دیگر، هلهله* و آوای مرغان دریایی که برای به دست آوردن غذای خود به ساحل روی آورده بودند، در فضا طنین افکنده بود. روز پر تحرک دیگری شروع می‌شد. در مسافتی دورتر، آذرباد مشغول تمرین پرواز بود.

آذرباد، یک مرغ عادی نبود که از تمرین سر بخورد. بیشتر مرغ‌های دریایی نمی‌خواستند بیش از آنچه راجع به پرواز می‌دانستند، بیاموزند، برای آنها فقط پرواز به طرف ساحل برای دست یافتن به غذا مطرح بود، ولی آذرباد^۱ بیش از هر چیز در زندگی از آموختن پرواز لذت می‌برد. او به زودی

دریافت که این طرز فکر سبب می‌شود که او محبوبیت خود را میان دیگران از دست بدهد. [طرد آثانی که راهی با کلیت جامعه بر می‌گزینند مادرش پرسید: «چرا ... آذرباد؟» چرا برایت سخت است که مثل دیگران باشی؟! چرا نمی‌پذیری که این جور پروازها برای پرندگان دیگر مناسب است، نه برای ما. پسرم چرا غذا نمی‌خوری؟ تو یک پارچه پوست و استخوان شده‌ای.»

آذرباد گفت: «برای من مهم نیست که استخوان و پوست باشم. من می‌خواهم نهایت توانایی خودم را در کار پرواز بسنجم.» پدرش با مهربانی گفت:

«بین پسرما زمستان نزدیک است و قایق‌رانان کمتر روی آب خواهند آمد. ماهی‌ها در عمق زیادی شناور خواهند شد. تمرین پرواز کار بدی نیست ولی برای تو نان و آب نمی‌شود. پسرم، فراموش نکن که منظور از پرواز، به دست آوردن خوراک است.» (۲)

آذرباد سرش را به علامت رضا تکان داد و برای چند روز آینده، کوشید تا مانند دیگران باشد، ولی خود را نمی‌توانست راضی کند. با خود می‌اندیشید که اگر تمام این وقت را صرف آموختن پرواز کرده بود، چقدر می‌توانست پیشرفت بکند. طولی نکشید که آذرباد دوباره تنها شد. دور از ساحل، گرسنه ولی خوشحال بود؛ زیرا که دوباره آموختن را آغاز کرده بود.

مسئله اصلی سرعت بود و او با یک هفته تمرین توانست بیش از هر مرغ دریایی دیگر سرعت بیاموزد. وی در اندک مدتی فرسنگ‌ها راه می‌رفت و با این سرعت، معمولاً بال‌های او ثبات خود را از دست می‌دادند. باز هم تمرین می‌کرد. هزار متر بالا رفت و به طرف پایین سرازیر شد ولی هر بار

۱۷۶- کدام دو بیت مفهومی یکسان دارند؟

- الف) کم خریداری برای ما هنر باشد نه عیب / کی توان بهر کسادی طعنه بر گوهر زدن
ب) جمال مهر و وفا گشت در حُجب، مستور / متاع فضل و هنر شد کساد در بازار
ج) بی هنر گر گنج یابد ممتحن بایدش بود / با هنر بی چیز اگر ماند نباشد ممتحن (= پریشان حال)
د) متروک شد فکر و نظر، معدوم شد فخر و هنر / مفقود شد فضل و هنر، منسوخ شد علم و حکم
- ۱ الف، ج ۲ د، الف ۳ ب، ج ۴ ب، د

۱۷۷- نقش دستوری کلمات مشخص شده، در کدام گزینه درست آمده است؟

- ۱) شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست / صلاى سرخوشی ای صوفیان باده پرست (صفت)
۲) به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می باش / که نیستی است سرانجام هر کمال که هست (نهاد)
۳) زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید / که گفته سخن می برند دست به دست (قید)
۴) من خود ای ساقی از این شوق که دارم مستم / تو، به یک جرعه دیگر ببری از دستم (مضاف الیه)

۱۷۸- در ابیات زیر، چند ترکیب وصفی به کار رفته است؟

«نه من از دست نگارین تو مجروحم و بس / که به شمشیر غمت کشته جو من بیارند
ایام را به ماهی یک شب هلال باشد / و آن ماه دلستان را هر ابرویی هلالی»

- ۱ دو ۲ سه ۳ چهار ۴ پنج

بال پیش چند ثانیه از حرکت باز می ایستاد و در این حال به شدت به طرف چپ کشیده می شد. ده بار این پرواز را تکرار کرد و هر بار وقتی به سرعت هفتاد کیلومتر در ساعت می رسید، بال هایش در هم می پیچید، مقداری از پرهايش كنده می شد و به سختی در آب می افتاد.

اکنون سرعت او از مرغان دریایی دیگر زیادتر شده بود، ولی این پیروزی، زودگذر بود؛ زیرا به محض اینکه زاویه پروازش را عوض کرد، باز همان اتفاق همیشگی روی داد؛ بال هایش در هم پیچید و به سختی در دریا افتاد. وقتی به خود آمد، شب بود و مهتاب در آسمان پدیدار شده بود. آذرباد مدتی روی آب شناور بود. خود را در آب رها کرد و در حالی که فرو می رفت از درون خود ندایی شنید: «این راه حل نیست. تو یک مرغ دریایی هستی و طبیعت، سر راه تو مشکلاتی نهاده است. وقتی می توانستی این طور پروازها را بیاموزی که تکامل مغزت از این بیشتر می بود. اگر باید با سرعت زیادتر پرواز کنی،

بال های کوتاه می داشتی. پدرت حق داشت، باید حماقت را کنار بگذاری، به دیگران ببیوندی و از اینکه مرغ دریایی محدود و بیچاره هستی، راضی باشی.» از آن لحظه به بعد، با خود عهد کرد که یک مرغ دریایی عادی باشد....

ناامیدی از تغییر

روزها گذشت. آذرباد با خود می‌اندیشید: «آنچه احتیاج دارم فقط یک بال کوتاه است؟» می‌توانم بال‌هایم را جمع کنم و فقط با نوک آنها پرواز کنم. آذرباد سپس دو هزار متر ارتفاع گرفت و بدون اینکه برای یک لحظه فکر مرگ یا شکست را بکند، بال‌هایش را جمع کرد و شروع به پایین آمدن کرد. چشم‌هایش را در جهت خلاف باد بست و همین‌طور که باد، محکم به صورتش می‌خورد، وجد و شادی را در رگ‌های خود حس می‌کرد. آذرباد از اینکه پیمان خود را شکسته بود، احساس پشیمانی نداشت.

پیش از سپیده‌دم، آذرباد شروع به تمرین کرده بود. از **شعف*** و شور زندگی لرزش خفیفی بر اندام خود احساس می‌کرد و از اینکه **بر ترس خود غلبه** کرده بود، به خود می‌بالید. به سوی دریا سرازیر شد. پس از پیمودن چهار هزار متر به نهایت سرعت خود رسیده بود. مانند دیوار محکمی باد را می‌شکافت و به پیش می‌رفت. با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت در پرواز بود. به هیچ چیز جز پیروزی فکر نمی‌کرد. او به سرعت نهایی رسیده بود. یک مرغ دریایی توانسته بود با سرعت دویست و چهل کیلومتر در ساعت پرواز کند. این بزرگ‌ترین لحظه در تاریخ مرغ‌های دریایی بود. آذرباد به طرف مکان دورافتاده خود رفت و به تمرین خود ادامه داد. او به تدریج با تمام فنون هوانوردی آشنا می‌شد. آن روز او با هیچ کس سخن نگفت و تا غروب پرواز می‌کرد؛ حلقه زدن، کند غلتیدن، تند غلتیدن و انواع چرخیدن را تمرین کرد و آموخت.

او با خوشحالی، پیش از فرود آمدن در هوا حلقه‌ای زد و سپس به زمین نشست و با خود فکر کرد وقتی همه مرغان بدانند، غرق در شادی خواهند شد؛ زیرا ما می‌فهمیم که توانایی ما مرغان دریایی بیش از آن است که گمان می‌کردیم. حالا زندگی چقدر پر معنی شده است. ما می‌توانیم در زندگی هدف دیگری داشته باشیم.

وقتی نزدیک مرغان دریایی رسید، دید که آنها دور هم جمع شده‌اند و مشغول مشورت درباره مسئله‌ای هستند. مدتی در این حالت، نگران بودند.

«آذرباد! در وسط بایست!»، صدای رئیس گروه، خشک و جدی بود. ایستادن در وسط دو معنی داشت: افتخار یا ننگی بزرگ!

رئیس گروه داد زد: «آذرباد! برای ننگ بزرگی که به وجود آورده‌ای، رو به روی مرغ‌های دریایی بایست! یک روز خواهی دانست که سرپیچی از قوانین اجتماع در زندگی برای تو سودی نداشته است.»

مرغان دریایی حق ندارند در چنین موقعیتی به رئیس خود جواب بدهند ولی آذرباد خاموش نماند.

«سریچی از قوانین اجتماع؟ این غیر ممکن است! برادران من، چه کسی مسئولیت را بهتر از آن مرغ دریایی می‌فهمد که مفهوم و هدف والاتری در زندگی می‌جوید؟! هزاران سال ما برای پیدا کردن کله ماهی‌ها و نان مانده در میان قایق‌ها و صخره‌ها تلاش کرده‌ایم و حالا دلیل دیگری برای زندگی داریم: آموختن، یافتن و آزاد بودن. تنها اندکی مهلت به من بدهید تا به شما نشان بدهم که چه یافته‌ام.»

باشت نرم و
مرغان دریایی حاضر نشدند عظمت آنچه را که می‌توانستند در پرواز بیابند، بپذیرند. آنها نخواستند چشمان خود را باز کنند و به دقت به دنیا بنگرند. آذرباد هر روز چیز تازه‌ای یاد می‌گرفت. آنچه آرزو داشت که گروه مرغان دریایی بیاموزند و انجام دهند، خودش به تنهایی انجام می‌داد. از قیمتی که برای به دست آوردن این نعمت بزرگ پرداخته و از گروه مرغان خارج شده بود، هیچ غمگین نبود. آذرباد در این مدت درک کرد که زندگی یکنواخت، ترس و خشم عواملی هستند که عمر مرغان دریایی را کوتاه می‌کنند.
عصر یک روز دو مرغ آمدند و آذرباد را در آسمان آرام و راحتش یافتند. آذرباد پرسید: «شما کی هستید؟»

– «آذرباد، ما از گروه تو هستیم. ما برادران توایم و آمده‌ایم تا تو را به مکانی بالاتر ببریم.»
آذرباد با آن مرغان به پرواز درآمد. حس می‌کرد که با سرعت دویست و پنجاه کیلومتر در ساعت، پروازی عادی می‌کند. سرعت دویست و هفتاد و سه برایش سرعت نهایی بود ولی باز آرزو داشت که بتواند تندتر برود. پس هنوز برای او محدودیتی وجود داشت و با اینکه خیلی تندتر از گذشته پیش رفت ولی باز سرعتی وجود داشت که رسیدن به آن برایش میسر نبود.
یک روز صبح، وقتی با آموزگارش، بزرگ امید، مشغول تمرین حلقه زدن با بال‌های بسته بود، اندیشه‌ای در خاطرش گذشت و چنین پرسید:
«پس بقیه کجا هستند، بزرگ امید؟»
در اینجا مرغ‌ها افکار خود را به آرامی و بدون سر و صدا به یکدیگر انتقال می‌دهند و آذرباد نیز از این فن استفاده می‌کرد.

«پس چرا مرغان بیشتری اینجا نیستند. در آنجا که پیش از این بودم ...»
بزرگ امید سخن او را برید و چنین گفت: «هزاران هزار مرغ دریایی وجود دارد ... می‌دانم! تنها جوابی که می‌توانم به تو بدهم این است که فراموش مکن که شاید میان یک میلیون

مرغ دریایی، تو تنها کسی بودی که این طرز فکر را داشتی. ما از یک دنیا به دنیای دیگر می‌رفتیم که به نظر شبیه یکدیگر می‌آمدند؛ بدون اینکه به خاطر بیاوریم از کجا آمده‌ایم و اهمیت بدهیم به اینکه به کجا می‌رویم. تنها برای آن لحظه زندگی می‌کردیم. می‌دانی ما چند مرحله از حیات را طی کردیم تا فهمیدیم که در عالم، به غیر خوردن، جنگیدن و قدرت طلبی مرغان چیزهای دیگری نیز وجود دارد. ده‌هزار مرحله و بعد صدها مرحله دیگر را طی کردیم تا آموختیم تکامل وجود دارد و صدها سال دیگر را باید طی کنیم تا بفهمیم که هدف ما در زندگی، یافتن تکامل و سپس نشان دادن راه آن به دیگران است!

ما دنیای بعدی خود را از روی اصولی که در دنیا می‌آموزیم برمی‌گزینیم. اگر هیچ نیاموزیم، دنیای بعدی نیز تاریک و پر از محدودیت‌ها خواهد بود. ولی تو آذرباد، این قدر سریع آموختی که مجبور نشدی از این هزاران مرحله، عبور کنی و به اینجا برسی!

نزدیک به یک ماه گذشت. آذرباد با سرعت عجیبی می‌آموخت و همیشه در آموختن سریع بود، ولی حالا که شاگرد برناک بود، تجربه‌ها و اندیشه‌های استاد خود را حتی سریع‌تر جذب می‌کرد. بالاخره روزی رسید که برناک باید می‌رفت. اینها آخرین کلمات برناک بودند: «آذرباد، تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش.»

ما تنها نیستیم

روزها سپری می‌شد و آذرباد بیشتر به فکر زندگی‌اش در کره زمین می‌افتاد. همان طور که روی ماسه‌ها ایستاده بود با خود می‌اندیشید که شاید مرغی در کره زمین وجود داشته باشد که بخواند مانند او در زندگانی معنایی بالاتر از دنبال ماهی و تکه نان رفتن بیابد. مفهوم عشق ورزیدن برای او این بود که آنچه را دریافته است، به مرغان دیگری که می‌خواهند، بیاموزد.

بالاخره آذرباد تصمیم خود را گرفت: «بزرگ امید، من باید به زمین برگردم. شاگردان تو خیلی خوب پیش می‌روند و آنها به آسانی می‌توانند شاگردان جدیدی را آموزش دهند.»

پس از این، آذرباد در خیال خود تصویر گروهی دیگر از مرغان دریایی را در ساحل دیگر ترسیم کرد و به آسانی و به تجربه می‌دانست که او تنها جسمی مرکب از استخوان و پر نیست بلکه مظهر و نماینده کاملی از آزادی و بلند پروازی است که با هیچ چیز محدود و مقید نمی‌شود.

«در پرواز هدفی بالاتر از پریدن به این سو و آن سو وجود دارد.» یک حشره نیز همین کار را انجام می‌دهد. پس از سه ماه، آذرباد شش شاگرد پیدا کرده بود. آنها همه از جامعه مرغان رانده شده بودند و همه برای آموختن پرواز شور و هیجان داشتند، ولی برای آنها تمرین پرواز، راحت‌تر از معنی

- (شوارهای وصله دار: رسول پرویزی)، (هم صدا با حلق اسماعیل: سید حسن حسینی)، (حملة حیدری: باذل مشهدی)، (جوامع الحکایات ولوامع الروایات: مجد خوافی)، (روزها: لطفعلی صورتگر)، (اسرار التوحید: محمد بن منور)، (تحفة الاحرار: جامی)، (فرهاد و شیرین: نظامی)
- (۱) یک
(۲) دو
(۳) سه
(۴) چهار

و هدف آن بود. «هریک از ما در واقع صورتی از مرغ حقیقت هستیم، صورتی از آزادی مطلق*»
 آذرباد وقت غروب این سخنان را می گفت: «آموختن دقیق و کامل پرواز، یک قدم ما را به درک جوهر و باطن خود نزدیک می کند. هر چیزی که ما را محدود می کند، باید پشت سر گذاشته شود؛ برای این است که سرعت زیاد، کم و فن هوانوردی را می آموزیم.»
 ولی هیچ کدام از شاگردان آذرباد، حتی رزمیار هنوز نفهمیده بود که پرواز روح و اندیشه، مانند پرواز جسم می تواند تحقق پذیر باشد»

«سرتا سر بدن شما چیزی جز اندیشه های شما نیست؛ یعنی همان طور که شما خود را می بینید. اگر زنجیرهایی که بر روی افکار شماست، بشکنند، زنجیرهای جسم شما نیز از هم می گسلد.»
 تا طلوع آفتاب، تقریباً هزار مرغ آنجا بودند و با کنجکاوی، آذرخش، یکی از شاگردان آذرباد را می نگرستند. دیگر برایشان مهم نبود که دیده شوند یا نه. آنها تنها گوش می دادند و می کوشیدند که آذرباد را درک کنند. آذرباد درباره موضوعات بسیار ساده سخن می گفت. درباره اینکه یک پرنده باید پرواز را بیاموزد، و آزادی در نهاد اوست و باید محدودیت ها را پشت سر بگذارد.

استعاره از
و محدودیت ها

عده شاگردان هر روز بیشتر می شد. عده ای از روی کنجکاوی، عده ای از روی علاقه و جمعی برای ریشخند* می آمدند. یک روز رزمیار نزد آذرباد آمد و گفت: «شاگردان همه می گویند که تو حتی اگر موجود شگفت انگیزی نباشی، هزار سال از زمانه ما پیشرفته تری!»
 آذرباد آهی کشید. افسوس، آنها هنوز او را خوب درک نکرده بودند. با خود می اندیشید:

«وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می گویند یا خداست یا شیطان.»
 «رزمیار، تو باید تمرین کنی و مرغ حقیقت را مشاهده کنی، حقیقتی که در باطن همه مرغان نهفته است و باید آنها را یاری کنی که این حقیقت را در درون خویش ببینند. این است آنچه من از «عشق» می خواهم. این کار بسیار سخت است، و تو باید راه و رسم آن را بیابی.»
 رزمیار، تو دیگر به من نیاز نداری، باید بکوشی طبیعت و جوهر خود را بیابی، آن، طبیعت واقعی و بدون محدودیت توست و اوست که آموزگار تو خواهد بود!»

پرنده ای به نام آذرباد، ریچارد باخ، ترجمه سودابه پرتوی

درک و دریافت

- ۱ این متن داستانی را از نظر زاویه دید بررسی کنید.
- ۲ کدام خصلت های درونی، عامل مهم در رشد و پیشرفت آذرباد بود؟

← نقش دستوری تمامی واژگان قافیه‌ی این شعر:

نیایش الهی

حی علی خیر العمل	حذر از گناهان
در اعمال شایسته، چالاک کن	۱ الهی، ز عسیان، مرا پاک کن
مفعول سرآپا ز آلودگی پاک کن (طلب مغفرت)	اعتراف به گناه (ب) عسیان سرآپای آلوده ام،
مفعول نه چون بی غناغم هوسناک کن (غیر مغضوب علیهم)	ارادت و عبودیت (دلم) را بده عزم بر بندگی
مصدر اول (مکافات آن بر سرم خاک کن) (مجازاً تشن را بر من بپوشان)	کوتاهی در عبادت (ب) خاک درت گریزم سجود
دل لشکر (۲) دیو، غمناک کن (شوق و حضور قلب در عبادت)	۵ نشاطی بده در عبادت مرا
ز هولم در آن روز بی باک کن	ب شرم بده نامه در دست راست
	تلمیح به رستگاری

ملا محسن فیض کاشانی

۱۸۰- مفهوم عبارت «آذرباد، تنها عشق بیاموز و در این راه بکوش.» از کدام بیت دریافت نمی‌شود؟

- (۱) در دل صد چاک راز عشق پنهان داشتن / در قفس برق جهان سوز از نیستان کردن است
- (۲) دست از خرد بشوی و تمنای عشق کن / خالی شو از دغل، محک امتحان طلب
- (۳) عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید / ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
- (۴) ز خود بگسل ولی زنه‌ار زنه‌ار / به عشق آویز و عشق از دست مگذار

۱۸۱- زمان فعل‌های بیت «پی نا‌ق‌ه‌اش رفتم آهسته ترسم / غباری به دامان محمل نشیند» به ترتیب، در کدام گزینه درست آمده است؟

- (۱) ماضی، مضارع، مضارع (۲) مضارع، مضارع، مضارع (۳) ماضی، مضارع، ماضی (۴) مضارع، ماضی، مضارع

۱۸۲- همهٔ گزینه‌ها هم «واو عطف» دارند و هم «واو ربط» به‌جز گزینهٔ ...

- (۱) چون شادمانی و غم دنیا مقیم نیست / فرعون، کامران، به و ایوب، مبتلا
- (۲) چندین چراغ دارد و بیراه می‌رود / بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
- (۳) هم‌چو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش / تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم
- (۴) من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و وفایی / عهد نایستن از آن به که ببندی و نیایی